

پس از جنگ جهانی دوم، یکی از پیچیده‌ترین، مهم‌ترین و تأثیرگذارترین مفاهیمی که در حوزه‌ی علوم اجتماعی و عمل سیاسی مطرح گردید، مفهوم «توسعه» بود. این مفهوم که هم مسائل داخلی کشورها و هم روابط بین‌الملل و جهانی را به شدت تحت تأثیر خود قرار داد، از یک سو، از طرف بسویاری از نظریه‌پردازان در رشته‌های مختلفی چون جامعه‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی و... ماهیت، علل، راهبردها، سیاست‌های اجرایی و کیفیت آن مورد تدقیق و تجزیه و تحلیل قرار گرفت و از سوی دیگر، سیاستمداران چه در داخل مرزهای ملی و چه در سطح فراملی نیز برای دستیابی به قدرت و اجرای برنامه‌های خویش یا کاهش فقر و نابرابری در جهان، آن را مورد توجه ویژه قرار دادند.

اکنون، بیش از ۶۰ سال از طرح مفاهیم مربوط به توسعه و برنامه‌ریزی در جهت دستیابی به آن می‌گذرد، با گذشت این زمان نسبتاً طولانی نه تنها از اهمیت آن کاسته نشده است، بلکه پرسش‌ها و ابهام‌های نظری و عملی فراوانی در مورد آن، هنوز وجود دارد، یا تحت تأثیر شرایط جدید، مسائل تازه‌ای ایجاد و مطرح گردیده است که نیاز به پژوهش، بحث و بررسی جدی و میان رشته‌ای دارند. علاوه بر این، توسعه، همچنان به عنوان یکی از آرمان‌های اساسی احزاب و گروه‌های سیاسی، دولت‌ها و حتی ملت‌ها به شمار آمده، جایگاه ویژه خود را حفظ کرده است و و علی‌رغم کهنه شدن و حتی تکرار حدیث توسعه، بحث در مورد آن حلاوت خاص خود را همچنان حفظ کرده است.

البته این بدان معنا نیست که مفهوم توسعه، روندی ثابت و یکنواخت داشته است، بلکه مروری اجمالی بر فرآیند طرح این مفهوم، نشان‌گر این واقعیت است که همواره دانشمندان متخصص توسعه با چالش‌های نظری و عملی فراوانی دست به گریبان بوده‌اند. در نتیجه تغییرات و تحولات عمده‌ای چه در حوزه‌ی مباحث نظری و چه در حوزه عمل و استراتژی‌های توسعه، به چشم می‌خورد. در طول سالیان گذشته بسیار اتفاق افتاده است که تعریف آن دستخوش دگرگونی گشته است، گاهی این دگرگونی در شاخص‌های آن به وقوع پیوسته است و در مواردی، تغییر در برنامه‌های اجرایی و عملی برای رسیدن به توسعه روی داده است.

در حقیقت، نظریه‌پردازان حوزه‌ی توسعه، انسان‌دوستان و سیاستمداران، همواره در پی شناسایی حلقه‌ی مفقوده‌ای بوده‌اند که با استفاده از آن مراحل دستیابی و رسیدن به توسعه را طی کنند و در این مسیر، استراتژی‌های مختلفی را تجربه کرده‌اند. ابتدا فرض بر این بود که با داشتن سرمایه‌ی مادی و فیزیکی به مثابه منبع اصلی تولید، توسعه امکان‌پذیر می‌گردد. اما این تصور چندی نپایید و اتفاقاً، کشورهای به توسعه رسیدند که تا

حدودي از اين سرمايه بي‌بهره بودند. در مقابل ك شورهاي ديگر دیده مي‌شدند كه از سرمايه‌ي مادي برخوردار بودند، ولي از دستيابي به توسعه ناکام ماندند. در مرحله‌ي بعد، اين تصور رواج يافت كه داشتن سرمايه‌ي انساني، امكان توسعه را براي كشورها فراهم مي‌آورد، اما چندي نگذشت كه اين تصور نيز به توسعه‌ي كشورهاي مختلف نيامد. در سال‌هاي اخير، بحث در مورد نوعي ديگر از سرمايه، تحت عنوان سرمايه‌ي اجتماعي در ميان آمده است و صاحب‌نظران بر اين باورند كه مي‌توان از آن به مثابه «حلقه‌ي مفقوده»ي توسعه ياد كرد.

امروزه اين نكته بديهي است كه براي رسيدن به توسعه و تدوين چارچوب مفهومي آن، نمي‌توان و نبايد نگرشي يک‌جانبه و تک‌عَلتي را اتخاذ كرد. اگر پذيرفته شود كه براي رسيدن به توسعه، حداقل از يك سو به منابع توليد و از سوي ديگر به مديریت آن منابع نياز است، آنگاه روشن خواهد شد كه هيچ‌كدام از اين دو به تنهائي نمي‌توانند، راه رسيدن به توسعه را هموار و آماده سازند. در اين ميان، سرمايه‌ي اجتماعي، كه در سال‌هاي اخير مورد توجه محافل علمي و سياسي قرار گرفته است، نيز، نقش مهمي را ايفا مي‌كند.

مروري بر نظريات و اندیشه‌هاي اوليه‌ي توسعه نشان مي‌دهد كه صاحب‌نظران موضوع و مفهوم توسعه\_ قبل از بذل توجه به سرمايه‌ي اجتماعي\_ از ميزان تأثيرگذاري كُنش انساني و روابط اجتماعي و به عبارت بهتر انسان در شبكه‌ي روابط اجتماعي غافل بودند و بيشتر به عوامل و منابع فزيكي و ساختاري توسعه، همچون سرمايه‌ي مادي و انساني و منابع نهادي، توجه داشته‌اند. اين در حالي است كه براي استفاده از منابع و اجراي الزامات و هنجارهاي نهادها، به انسان و كُنش انساني و تعامل اجتماعي نياز احساس مي‌شود، لذا اين باور تقويت شد كه در فرآيند توسعه، اين مهم بايد مورد توجه قرار گيرد. اين كه انسان در جامعه، چگونه، با چه كساني، تحت چه شرايطي و متأثر از چه ارزش‌ها و هنجارهايي به كُنش متقابل دست مي‌زند و چگونه از منابع مختلف براي رسيدن به هدف خود بهره مي‌گيرد و تا چه اندازه‌اي به اهداف و نتايج مورد نظر خويش دست مي‌يابد يا نتايج ناخواسته بر وي تحميل مي‌گردد، در نظريات و برنامه‌هاي معطوف به توسعه مورد غفلت واقع گرديده بود. در واقع با مطرح شدن مفهوم سرمايه‌ي اجتماعي، اين پرسش‌ها نيز در زمينه‌ي توسعه از اهميت برخوردار خواهند شد.

در ايران، همانند اكثريت قريب به اتفاق كشورهاي جهان، بخش عمده‌اي از تحقيقات در حوزه علوم اجتماعي و مباحث عملي در حوزه سياست، معطوف به «توسعه» و تحت تأثير آن بوده است و

همچنان، سخن گفتن در باره‌ی این مفهوم و موضوع، در صدر مباحث مطرح در کشور قرار دارد و قدر می‌بیند. بعد از انقلاب مشروطه یکی از مهم‌ترین آرمان‌های سیاسی سیاستمداران و احزاب، ترسیم برنامه‌ی اجرایی و تدوین استراتژی قابل اعتماد برای رسیدن به توسعه بوده است. همچنین بسیاری از روشنفکران و تحصیل‌کرده‌های رشته‌های مختلف علوم اجتماعی و انسانی نیز تحقیقات خود را بر این امر متمرکز کردند که توسعه چیست و چگونه می‌توان به آن رسید، چرا برخی از جوامع سریع‌تر و بهتر و با صرف هزینه‌های کمتر مادی و اجتماعی، به توسعه نائل آمده‌اند؟

مفهوم توسعه، همچون دیگر مفاهیم و موضوع‌های مطرح در علوم اجتماعی از پیچیدگی خاصی برخوردار است و یکی از علل این پیچیدگی را می‌توان به «چند بعدی» و «چند لایه» بودن آن ارجاع داد، به گونه‌ای که هر گاه سخن از توسعه به میان می‌آید، بلافاصله این پرسش به ذهن متبادر می‌شود که منظور از آن کدام جنبه و کدام بعد و لایه از آن مدنظر است. بدیهی است پژوهش در مورد جنبه‌های مختلف توسعه، کاری است بسی گسترده و زمان‌بر که در جای خود بسیار جالب و مفید است، اما در این پژوهش صرفاً رابطه‌ی توسعه‌ی اقتصادی و سرمایه‌ی اجتماعی در ایران مورد بررسی قرار می‌گیرد.

سرمایه‌ی اجتماعی که در سال‌های اخیر رواج بسیاری یافته است و به طور گسترده‌ای مورد توجه عالمان علوم اجتماعی قرار گرفته است، از جمله مفاهیمی به شمار می‌آید که در همه جا، از جمله در اسناد و مدارک حکومتی برای برنامه‌ریزی، در آموزش و پرورش، در زمینه جرائم و انحرافات اجتماعی، در مسائل مربوط به دموکراسی و جامعه‌ی مدنی، توسعه و ... به چشم می‌خورد. عمومیت‌یافتن این مفهوم در میان عالمان علوم اجتماعی، هرگز به این معنی نیست که موضوع شفاف و ساده‌ای مطرح گشته است، بلکه باید گفت که این مفهوم نیز همچون توسعه و بسیاری از مفاهیم مطرح در علوم اجتماعی، دشواری‌های نظری و عملی خاص خود را دارد و علیرغم تحقیقات وسیعی که در این زمینه انجام پذیرفته است، هنوز تعریف و شاخص‌های معین و مشخصی از آن وجود ندارد و حتی در مورد نقش آن نیز در توسعه تناقضات و ابهاماتی ایجاد شده است.

با وجود این، گسترش روزافزون این مفهوم و ارتباط آن با موضوع توسعه و این برداشت از سرمایه‌ی اجتماعی که شبکه‌های اجتماعی مبتنی بر اعتماد و ارزش‌های مشترک، به خودی خود، ثروت به شمار می‌آیند، این امیدواری را ایجاد کرده است که شاید با استفاده از آن بتوان بر معضله‌ی دیرین توسعه‌نیافتگی چیره آمد، لذا تحقیقات عدیده‌ای در زمینه رابطه‌ی توسعه و سرمایه‌ی

اجتماعي انجام گرفته است که عمده‌ي آنها تأثیر و تأثر و رابطه‌ي مثبت آن دو را به آزمون کشیده‌اند، اما در این میان برخی نیز بر این اعتقادند که میان سرمایه‌ي اجتماعي و توسعه، می‌تواند رابطه‌ي منفي نیز وجود داشته باشد و از این دیدگاه به پژوهش پرداخته‌اند.

هدف این پژوهش نیز چیزی جز بررسی این رابطه در استان‌هاي مختلف ایران نیست و می‌خواهد بررسی کند که میان جنبه‌هاي مختلف سرمایه‌ي اجتماعي و توسعه‌ي اقتصادي چه نوع رابطه‌اي وجود دارد، آیا اختلاف در توسعه‌ي اقتصادي مختلف را می‌توان به وسیله‌ي تفاوت در سرمایه‌ي اجتماعي توضیح داد و در این راستا آیا می‌توان گره از کار فروبسته‌ي توسعه گشود؟